



این شماره: اگر انقلاب نمی شد ...



نه از تاک نشان می ماند، نه از تاک نشان

دکتر علی مصباح یزدی - مدیر مسئول نشریه دیدار آشنا

نمی دانم آیا تا حالا فکر کردی که اگر انقلاب اسلامی پیروز نشده بود، الآن ایران چه شکلی بود؟ خیال کن که ۲۲ بهمن سال ۵۷ انقلاب به پیروزی نرسیده بود و آمریکا با کمک مزدورای داخلش تونسته بود مثل ۲۸ مرداد، کودتا کنه. اونوقت چه اتفاقی می افتاد؟ قطعاً سیاست ها و برنامه های آمریکایی با رنگ و لعابی تازه تر و فریب کارانه تر

ادامه می یافت و تا حالا سی و پنج سال آرگار بود که به اصطلاح، در روی همون پاشنه چرخیده بود. خب

چی می شد؟ باشه بیشتر توضیح می دهم...
در کنار نفت ارزون، پایگاه های نظامی، بازار فروش اجناس بنجل، سلطه سیاسی و ده ها منفعت دیگه ای که آمریکا تو ایران دنبالش بود، اون چیز اصلی که آمریکا روی اون بیشتر از همه حساسیت داشت، این بود که توی این کشور نباید حرفی از اسلام باشه. چون تجربه صدها ساله نشون داده بود که اگر اسلام مطرح باشه، هیچ کدوم از اون منفعت ها هم نصیب آمریکا نمی شه. آمریکا به این نتیجه رسیده بود که مردم اگر می خوان نماز بخونن، روزه بگیرن، و سینه زنی کنن به خودشون مربوطه، ولی تو کارای حکومت نباید راجع به اسلام صحبت کنن. مثلاً آخوند! نباید به مردم بگن که دین از هر چیزی مهم تره و حاکم باید از طرف خدا تعیین بشه و احکام دین رو اجرا کنه. اونا نباید بگن که امام حسین در راه مبارزه با حکومتی شهید شد که می خواست دین رو تحریف کنه، برای این که اون وقته که مردم می فهمن یزید امروز همون آمریکا و شاه است و می ریزن تو خیابونا و می خوان با اونا مبارزه کنن و از کشته شدن هم نمی ترسن. یا کسی نباید بگه خدا گفته کفار نباید بر مسلمونا مسلط بشن، چون در اون صورت کلاه آمریکا پس معرکه س. یا مراجع نباید بگن اسلام در زمینه حکومت، اقتصاد، سیاست خارجی، قضاوت، تربیت، و همه مسائل فردی و اجتماعی برنامه داره، چون که اونوقته که مردم می فهمن حکومت فاسد پهلوی ضداسلامیه و کلکش رو می کنن.
حالا اگر انقلاب اسلامی پیروز نشده بود، امروز یه کشوری داشتیم که نه فقط شاه و درباریا و نورچشمیا خاک ایرانو به توبره می کشیدن و تقدیم آمریکایا می کردن و فساد اخلاقی جوونای مملکتو به حیوونای بی خاصیت و بی ضرری تبدیل کرده بود و ثروت ملی ما به صورت صفرهایی در حساب بانکی یانکی ها خودنمایی می کرد، بلکه بالاتر... دیگه خبری از عزت و شرافت مسلمونی نبود. شاید هنوز عده ای نماز می خوندن و روزه می گرفتن و عزاداری می کردن، ولی نه حجاب و عفاف برای زن ها مونده بود و نه غیرت و مردونگی برای مردها؛ نه شرافتی برای مسلمون بودن و نه کرامتی برای آزاده بودن. اونوقت تو این کشور مشتی برده بزک کرده زندگی می کردن که اگر هم نمازی می خوندن اون رو از صدقه سر جناب عموسام داشتن و وظیفه ملی و مذهبی خودشون می دونستن که صبح و شام به جون آمریکا دعا کنن، مبدا همین هم از دست شون بره؛ درست مثل کشورهای آمریکازده مسلمونی که دور و بر ما فت و فراوون ریخته!

یک مشت نق نق بچه گانه



۲۴

انقلاب های لهجه دار



۲۲

چاول های پهلوی



۱۹

اما و اگر های انقلابی



۱۹

اما، اگرهای انقلابی

اهالی مطبوعات و رسانه‌های کشور برای شما نوشته‌اند که اگر انقلاب نمی‌شد...



بی‌تعصب و مبالغه

امیر عرفان - سردبیر ماهنامه خانه خوبان

اگر انقلاب نشده بود، هیچ اتفاق بزرگ دیگری هم رخ نداده بود؛ شاید فقط تهران و چند شهر بزرگ دیگر کمی بزرگ‌تر بود، قدری اروپایی‌تر و خیلی بی‌پروا تر. این همه تهدید و تحریم نبود و این همه فاصله بین دلار و ریال؛ آمار توریست ما کمی بالاتر بود؛ همان‌طور که شمار مسافران ما به بی‌نگه دنیا و جزایر قناری و ده‌های شانزه لیزه؛ در خیابان‌های ما به جای پیکان و پراید و سمند تولید داخل، مصنوعات خارجی می‌چرخید. ما به جای خار چشم، خوش‌خدمت‌ترین ژاندارم خاورمیانه بودیم با کلی مدال و درجه‌روی شانیه‌هایمان. تنوع شکمی زیاد بود، آزادی‌های دامنی زیادتر. ما حرف‌های انگلیسی‌ها را بهتر می‌فهمیدیم و بهتر به لهجه آمریکایی حرف می‌زدیم و آن وقت اسم خیلی از جاها، آدم‌ها و خیلی از کارهای ما فرق می‌کرد...

بی‌تعصب و مبالغه، ما در همین حوالی چرخ می‌زدیم؛ از روی چرک‌نویس‌های غربی تقلیمی کردیم و سر می‌خوردیم توی آن شبی که نشانمان داده بودند که تهنس می‌رسید به فلسفه ولنگارانه کیف بیشتر! حالا این نقشه چه قدر به دنیا و آدم‌های ما می‌خورد، کجای هدف‌های ما قرار داشت، کاری نداشتیم. ما چاکران حلقه به گوش بودیم و اگر بیشتر و بهتر هم می‌دیدیم، باز منفعتش برای ارباب می‌ماند؛ شاهدش، قصه نعمتان بود که می‌دادیمش بهان‌ها، به جایش اسلحه می‌گرفتیم و با آن سلاح‌ها به ضمیمه جان جوان‌هایمان امنیت انرژی غرب را تأمین می‌کردیم. طبق اصل انکارناپذیر قاعده قدرت، ارباب، رسم نوکرداری را بهتر از خود نوکر می‌داند و این که نگذارد او آن قدر دانا، هوشیار و فربه شود که از منش بله‌قربان گفتن، گوش بجنباند. در بهترین حالت‌ها این فلسفه که چشم و دلما دنبال آن بود، ما را به کجا می‌کشاند؟ به ترکیه؛ وارث امپراتوری بزرگ عثمانی که روزی نصف اروپا داشت و حالا...؛ به مصر؛ صاحب چند هزار سال تمدن که سی و چند سال بعد از ما از خواب پریده؛ به عربستان...؛ پاسخ هر چه خوش‌بینانه‌تر باشد، باز چیزی نیست که حالا حسرت آن را بخوریم.

اما پاسخ این سوال که اگر انقلاب نمی‌شد، چه چیزهای نبودند، چه افسوس‌هایی می‌خوردیم، چه آدم‌هایی نداشتیم و چه ارزش‌هایی را نمی‌شناختیم، به نظر به این سادگی‌ها نیست. اصلاً تامل در این دو سوال که «اگر انقلاب نشده بود» و «اگر انقلاب را نداشتیم» ما را به خیلی چیزها رهنمون می‌کند.



چه خوب شد که انقلاب شد

محمد بهمنی - جانشین مدیر مسئول ماهنامه دیدار آشنا

یکی از مشکلات تاریخ این است که حرف‌های عجیب و غریب که عقل ما هر چه فسفر می‌سوزاند سر از گریبان‌ش در نمی‌آورد، زیاد دارد. یکی می‌گوید یک نفر بدون هیچ امکاناتی مقابل کسانی که هیچ حرف حساب در سرشان فرو نمی‌رفت پیدا شد و حرص خورد و خون دل خورد و سختی کشید و خلاصه بعد از ۲۰ سال نصف دنیا نام او را صدا می‌زدند.

یک جای دیگر نوشته بود، یک عده‌ای با دست خالی بدون هیچ امکاناتی گرسنه و خسته که از درد بی‌غذایی یک خرما را سه نفره می‌خوردند که نمیرند، در مقابل یک لشکر آدم تا دندان مسلح و شکم سیر جنگیدند و پیروز شدند.

یک جای دیگر نوشته بود مردی که اول مهمان یک شهری بود، با همه اهل و عیالش حرکت کرد به آن شهر برود که نامردی کردند و تنه‌ایش گذاشتند. ولی یارانش تا پای جان پای او ایستادند و حتی وقتی آن مرد گفت بروید، گریه کردند که نروند.

یک جای دیگر می‌خواندم که اگر کسی خدا را یاری کند خدا یاری‌اش می‌کند، اگر به خدا تکیه کند خدا نجاتش می‌دهد. و صدها و هزاران حرف‌های سخت باور نکردنی دیگر... تا این که یک اتفاق افتاد. اتفاقی که دور نبود. نزدیک خود ما. گپج شده بودیم... شاید هم هوشیار مردی از جنس همه مردان زمانه خودمان، تک و تنها به راه افتاد و سختی کشید؛ به غربت رفت، دست تنها، دست خالی، ولی یکباره اسمش همه جا را گرفت. یارانش با دست خالی با همه دنیا جنگیدند. مدرسه و حوزه و دانشگاه و کوچه و خیابان و شهر و روستا و زن و مرد و کوچک و بزرگ مردمش او را عاشقانه دوست داشتند.

راستی چه خوب شد که انقلاب شد؛ والا اینهمه حرف‌های سخت تاریخ را ما نمی‌فهمیدیم.



عاقل آن است که اندیشه کند پایان را...

علیرضا ذاکری - دبیر سرویس گرافیک و کاریکاتور خبرگزاری فارس

شکی وجود ندارد که بدست آوردن هر چیز با ارزش در دنیا، قیمتی دارد

و باید هزینه‌اش را پرداخت!

کسی نمی‌تواند دقیق بگوید که اگر انقلاب اسلامی رخ نمی‌داد و

جمهوری اسلامی برپا نمی‌شد، چه می‌شد!

حتما با روندی که در دوران قبل از انقلاب به‌سوی مدرن شدن کشور

برداشته می‌شد (!) لابد تاکنون چیزی از ایران اسلامی امروزمان خبری

نبود! حتما جنگ هشت ساله تحمیلی را ندیده بودیم و همه آن حماسه‌ها

چون آرزویی محال باقی می‌ماند. حتما از برکت خون شهدا محروم بودیم

و در اوج مدرنیته، تهی از مذهب و روح خداجویی، چون کشوری لائیک

سرگرم زندگی دنیایی خود بودیم.

همچنین بسیاری از کشورهای اسلامی اندیشه قیام و مقاومت را فقط

در کتب تاریخی جستجو می‌کردند... این تحلیل‌ها به ذهن هر کسی که

کمی تأمل کند خواهید رسید و کشف آن چندان عجیب نیست!

شاید بعضی بگویند اگر انقلاب نمی‌شد حتما این همه تحریم‌ها و

فشارهای اقتصادی بر این مردم در طی بیش از سه دهه روا نمی‌رفت

...! همه می‌دانیم که ماندن بر اعتقادات خویش و پایداری در برابر

زیاده‌خواهان جهانی سخت است و هزینه بسیار دارد.

شخصی برای امر تجارت نزد امام صادق (ع) می‌رود و تقاضای استخاره

می‌کند. امام می‌فرماید که خیری در این سفر تجاری نیست! اما آن فرد

به تصمیم خود عمل می‌کند و بر حسب اتفاق در آن سفر، کالایی را

می‌برد، می‌فروشد و سود کلان حاصل می‌کند.

در بازگشت نزد امام صادق (ع) رفته و می‌گوید که من بر عکس استخاره

شما و به تصمیم خود به آن سفر تجاری رفتم و سود کلان هم بردم! این

چه استخاره‌ای بود که شما کردید؟!

امام می‌فرماید: تو در آن سفر، در فلان روز در زیر آن درخت خوابیدی

و نماز ظهیر فوت شد! همه آن سفر و سود تجارت به آن نمی‌ارزید که

آن نماز از تو فوت شود!

شنیده‌ایم که محمود غزنوی، شب دی

شراب خورد و شیش جمله در سَمور گذشت

گدای گوشه نشینی لب تنور گرفت

لب تنور بر آن بینوای عور گذشت

علی الصباح بزد نعره‌ای، که ای محمود

شب سَمور گذشت و لب تنور گذشت

شب یلدا هم می‌گذرد، چه در پوست سَمور، چه در کنار تنور!

گنج و رنج و غم و شادی جهان در گذر است

عاقل آن به که در اندیشه پایان باشد

قصه آن متحجران حیف‌نان!

رضا باقری شرف - سردبیر نشریه دیدار آشنا

مردی متحجر و به ظاهر مسلمان که تظاهر می‌کرد فردی عابد و

زاهد است، هر روز و هر شب همسایه خود را لعن و نفرین می‌کرد.

طوری با صدای بلند دعا می‌کرد که همسایه دعاها را بشنود:

«خدایا... جان این همسایه من را بگیر و مرگش را برسان!»

زمان گذشت و روزی مرد متحجر به سختی بیمار شد. طوری که

نمی‌توانست برای خودش غذایی مهیا کند. اما در کمال تعجب

می‌دید که غذایش سر وقت، مقابل در خانه ظاهر می‌شود.

مرد قصه ما هر روز سر نماز دعا می‌کرد: «خدایا ممنونم که بنده‌ات

را فراموش نکردی و غذای من را در خانه‌ام ظاهر می‌کنی و لعنت

بر آن همسایه خدانشناس!!!»

روزی از روزها که مرد متحجر رفت تا غذایش را از جلوی در خانه

بردارد، متوجه شد همان «همسایه» است که هر روز برای او غذا

می‌آورد!

از آن روز به بعد، مرد سر نماز این‌گونه دعا می‌کرد: «خدایا ممنونم

که این مردتی که شیطان را وسیله کردی که برای من غذا بیاورد.

من تازه حکمت تو را فهمیدم که چرا جانش را نگرفتی!»

شاید قصه کوتاهی که خواندید، برایتان تکراری بوده باشد، اما

حکایت برخی از ماست!

هستند کسانی که هر روز لعن و نفرین انقلاب را در ابتدای فهرست

دعاهای روزانه‌شان قرار می‌دهند و دقیقا مانند مرد متحجر قصه ما،

انقلابی که با خون شهداء و عنایت‌های اهل بیت (ع) تا به امروز

مقتدرانه پا بر جا مانده و باعث عزتمندی و امنیت همان مردم بوده

را لعن و نفرین می‌کنند!

این‌گونه افراد همان‌طور که مرد متحجر قصه ما در اوج گمراهی

نیازمند ترحم خدا بود، بیش از هر چیز به حمایت همین نظام نیاز

دارند؛ اما امان از حق شناسی...

تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست



باور توانستن

کبری آسوپار - خبرنگار روزنامه جوان و وطن امروز

انقلاب اسلامی برای مردم ایران، خیلی پیش‌تر از آن‌که در عرصه مدیریت کلان کشور روی دهد و قطره قطره حضور مردم، سیلابی شود تیشه بر ریشه حکومت حاکم؛ انقلاب اسلامی برای این مردم خیلی پیش‌تر از آن‌که رویدادی در عرصه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سرزمین‌شان باشد؛ خیلی پیش‌تر از آن‌که جمع مردم را به کف خیابان‌ها بکشاند، تا برای آنچه می‌خواستند، خون و جان و مال دهند و فریاد اعتراض‌شان را به دنیا برسانند؛ خیلی پیش‌تر از همه این‌ها، در قلب و در ذهن این مردم روی داده بود و اصلش انقلاب، از دل و عقل و جان ملت بود که بر کف خیابان‌های این سرزمین جاری شد...

آقا سید روح الله خمینی، پیش‌تر از آن‌که امام این مردم در عرصه اجتماعی و سیاسی باشد، امام قلب و روح این مردم در عرصه جان‌شان شده بود و انقلاب از همین رهبری قلب مردم توسط امام خمینی (ره) متولد شد و جان گرفت و قد کشید...

با این تفاسیر، وقتی قرار شود نگاهی بیندازیم به این‌که اگر انقلاب نمی‌شد؛ چه می‌شد، پیشرفت‌های علمی و اقتصادی و فرهنگی و حتی حاکمیت نظام دینی و حتی تر، رهایی تن‌هایمان از زنجیر اسارت طاغوت، خیلی پس از «تحول در جان»‌هایمان قرار می‌گیرد.

واقعیت آن است که اگر انقلاب نمی‌شد، هنوز مشغول دو دوتا چهارتاهای دنیایی‌مان بودیم که آیا اسلام می‌تواند بانی یک تغییر شگرف در جامعه، در قد و قامت ایدئولوژی اصلی بزرگترین انقلاب قرن بیستم باشد یا نه؟! حالا اما دیده‌ایم و با تک‌تک سلول‌هایمان حس کرده‌ایم که اساس اسلام؛ یعنی جوشیدن و جاری شدن و منقلب شدن به احسن حال و انقلاب کردن...

اگر انقلاب نمی‌شد، هنوز باور آن‌که می‌توان به استقلال رسید و در آزادی کامل، جمهوری اسلامی را برپا کرد، در ذهن‌هایمان یک تخیل بود! انقلاب اگر نمی‌شد، باور نمی‌کردیم که ما می‌توانیم؛ این باور توانستن، بزرگترین اتفاقی‌ست که در وانفسای تبعید امام و ظلمستان پهلوی، به مدد نفس قدسی امام خمینی (ره) در جان این مردم متولد شد و از این رو، باید اذعان کرد که اگر انقلاب نمی‌شد، این مردم تا همیشه باور می‌کردند که نمی‌توانند!



گاه گلایه نیست

ابراهیم اخوی - روانشناس و دبیر تحریریه نشریه قدر

در جایی می‌خواندم: «کشتی‌ها زمانی که در اسکله هستند، زیبا، آرام و سالم می‌مانند؛ ولی کشتی برای ماندن در اسکله ساخته نشده است».

نگاهی به چند همسایه نزدیک خودمان، جمله بالا را برای ما تفسیر می‌کند. مردمانی که از حرکت بازایستادند و دل به روزمره‌گی سپردند. اگر کشتی مردم ایران در اسکله به ظاهر آرام و رضایت‌بخش گذشته‌اش می‌ماند، اکنون نمی‌توانستیم به اقیانوس برسیم و تجربه عبور از امواج برای رسیدن به دنیایی بهتر را داشته باشیم.

ما در آستانه رسیدن به ساحل موفقیت واقعی و کامیابی ماندگار مادی و معنوی، درون این کشتی بزرگ در حال حرکتیم. عده‌ای سیاس‌گزارند، برخی زبان گلایه دارند و گروهی دیگر، گام‌های همدلانه.

اکنون گاه گلایه نیست، زمان همدلی و همراهی است. مسیر و مقصد درست برگزیده شده، پس قوی باشیم و استوار!